



روایای وارونه

به قلم MmD

طراح: رهگذر

سایت و انجمن کافه نویسندگان با هدف ترویج فرهنگ کتابخوانی و ارتقای سطح فرهنگی و رشد سطح علم و ادبیات جامعه، بر طبق شئون اخلاقی، فرهنگ خانواده های ایرانی و با احترام به عرف حاکم بر کشور تاسیس گردید، تا بتواند فضایی سالم و فرهنگی را برای علاقه مندان به رمان و کتاب ایجاد کند.

تمامی حقوق سایت و انجمن نزد کافه نویسندگان محفوظ است. هرگونه کپی برداری از کتاب ها و رمان ها ، فایل های صوتی ، جلد کتاب ها و ... مجاز نمی باشد. همچنین نشر مجدد محتویات انجمن و سایت در رسانه ها ، اپلیکیشن ها و سایت های دیگر کاملاً غیر مجاز بوده و تیم کافه نویسندگان راضی به این کار نمی باشد. در صورت عدم رعایت قوانین، تیم کافه نویسندگان با فرد خاطی از طریق مراجع قانونی برخورد خواهد کرد.



اطلاعات اثر

دسته بندی: دلنوشته

عنوان: رویای وارونه

نویسنده: موهوم

ژانر: عاشقانه

انتشارات : کافه نویسندگان

شناسنامه‌ی اثر

ناظر: تیم نظارت کافه نویسندگان

طراح: رهگذر

ویراستار: تیم ویراستاران کافه نویسندگان

کیپست: سینا صیقلی



cafewriters.xyz

مقدمه

گویا در دنیای من،

همه‌چیز وارونه است!

هرچه قدر بیش‌تر تلاش می‌کنم تا به کسی یا چیزی که می‌خواهم برسم،

از آن دور‌تر می‌شوم!

شبیه به یک سراب.

و من...،

و من چه‌قدر دوست داشتم به تو برسم!

- دل در بند کسی دارم. می‌شود شما که انتهای لطافتی، منجی شوی؛ پادرمیانی کرده و طناب را آزاد کنی؟

گونه‌اش آتش گرفت و صدایش لرزید:

- با چه کسی هم صحبت شوم؟

- آینه!

- جمله‌ی نقش‌بسته بر جعبه: «سیگار کشیدن کشنده است!»

برایم عجیب است که بعضی، باز هم بی‌توجه به آن، به استعمال ادامه می‌دهند؛ شبیه به آن که تفنگی روی شقیقه‌ات بگذارند و بگویند: اگر شلیک کنیم می‌میری! تو هم با اشتیاق بگویی: «لطفاً شلیک کنید!»

- اشتباه می‌کنی! مانند آن است که دل‌بند کسی باشی که دلدارِ شخص دیگریست؛ هردو کشنده، اما دوست‌داشتنی.

- چرا هیچ‌گاه آرزوهایم برآورده نمی‌شود تا به یار برسم؟

- فکر می‌کنم همه‌ی آن‌ها مستجاب می‌شوند؛ اما همیشه یک نفر هست تا تمنا کند که ثنای سایرین مقبول نگردد!

نگاهش سردتر از برف زمستان و تلخ‌تر از قهوه‌ی صبحگاهی بود.

گفت: «می‌ترسم!»

یخ زدم:

- از چه؟

- از همه‌ی آدم‌ها، به جز تو!

قلبم از تابش مهر شیرینش شعله‌ور شد. در سکوت، نگاهش را نوشیدم!

- تا کنون تنهایی را ب*غل کرده‌ای؟ پیش آمده که از احوال کنونی‌ات منزجر شوی؟ در ذهنت به دنبال متهم بگردی، سپس تمام افرادی را که مسبب آن هستند بیابی و محکوم‌شان کنی؟ ناگهان، با تلنگری متوجه شوی که درنهایت، تنها خودت مسئول همه‌ی آن خبط و خطاها بودی و از خود متنفر شوی؟

- بله.

- دوستت دارم! می‌خواهم یادت بماند دقیقاً در همان لحظه‌ای که خودت از خود بی‌زاری، این‌جا کسی هست که همچنان دوستت دارد.

گفت:

- برایم از عاشق بگو.

گفتم:

- آن که برای رضای دل معشوق، آسمان را به زمین می‌دوزد و در این کشاکش، عالم و آدم متوجه تقلای او می‌شوند؛ اِلَّا معشوق!

- عشقِ شما، زبان‌زد اطرافیان و شهره‌ی شهر بود؛ چه بر سازِ جدایی شما چنگ زد؟

- هیچ! تنها مشکل ما آن بود که او، شخصِ تنهایی را، بیش از این‌جانب دوست می‌داشت!

ای آن که دل اسیر توست، مو به موی جعد مشکینت، خانه‌ایست که اعدادِ پلاک آن، خبر از
قلب‌های زخم‌خورده‌ای دارد که در شبِ تار و زیر نور غروبِ چشمانت می‌درخشند! چه شب‌ها که
به شما خیره شدم و دربه‌در به دنبال قلب خود گشتم!

ای آن که دل اسیر توست، مو به موی جعد مشکینت، خانه‌ایست که اعدادِ پلاک آن، خبر از
قلب‌های زخم‌خورده‌ای دارد که در شبِ تار و زیر نور غروبِ چشمانت می‌درخشند! چه شب‌ها که
به شما خیره شدم و دربه‌در به دنبال قلب خود گشتم!

گفت:

- با هر لبخندش، طعنه‌ای به مونالیزا می‌زند و آوایش آدمی را مدهوش می‌کند!

پاسخ شنید:

- عاشقی! و عشق، چون پرده‌ایست برای چشم که جمال معشوق را به‌سانِ سیمای بهشتی
می‌کند.

فکرِ تو، مانند گلوله‌های تفنگ ارتش دشمن بود و من، هر بامداد، در میدانِ خاطرات، تیرباران
می‌شدم!

دیشب شلیک کردی ولی با سلاحی غیر مسلح!

من متعجب از کشته‌نشدن! حیران از محوشدن خیالت، دست در دست آن مه صبحگاهی!...

کهنسالی در میان جمعی از جوانان بود و گه‌گذاری اشکال برخی سخنان را تصحیح می‌کرد.

نوبت به جوان‌ترین آن‌ها رسید. گفت:

- رابطه‌ای درست است که عاشق و معشوق نداشته باشد! وقتی یک نفر عاشق باشد و عشق بورزد و دیگری فقط معشوق باشد و آن را دریافت کند، عاقبتش خوش نمی‌شود! باید هر دو نفر هم‌زمان هم عاشق باشند و هم معشوق. زمانی که دوست داشتن از دو سمت باشد، دیگر کم پیش می‌آید که در هر لحظه، نگران افکارِ طرفِ مقابلت باشی.

به پیر نگاه کردند تا صورتِ سخنِ جوان را با کلامی اصلاح کند؛ اما پیر از جا برخاست و رفت. در میان راه دیده شد که عینک از چشم برداشت و با گوشه‌ای از آستین پیراهنش، خاطرات سال‌های جوانی را از چشم‌هایش پاک کرد.

گفت:

- اطمینان دارم که نبیره‌ی همان بانویی هستم که جناب حافظ قصد داشت برایش سمرقند و بخارا را فدا کند!

پاسخ شنید:

- شاید؛ اما من از نوادگان فرهادِ کوه‌کن نیستم که خام دروغ‌های شیرینت شوم!

برایم نوشت: «دوستت دارم.»

حروف، کلمات و جمله‌اش، متعفن، کثیف و دروغ بود.

نوشتم:

«چه‌گونه می‌گویی دوستت دارم، وقتی باعث می‌شوی در کنارت، بیش از گذشته، احساس تنهایی کنم؟»

اندکی مکث؛ نگه‌داشتن انگشت سبابه روی دکمه‌ی حذف و نگاشتن مجدد:

«همچنین!»

موسیقی موردعلاقہ ام، همان است کہ مرا بہ یاد تو بیندازد. فیلم محبوبِ من، آن است کہ در کنار تو ببینم. رنگ مطلوبم، رنگ گیسوانت است. آرامش نگاہت را فقط در جنگل های گیلان می توان یافت. چہرہ ات، ارزشمندترین تابلوی نقاشی در این خانہ است. ہمہ ی این ها بہانہ است برای این کہ بگویم،

حضورت همانند گنجی ست کہ زندگی ام را دگرگون می کند.

- چہ می کنی؟

- رویا می بافم!

- کہ چہ شود؟

- کہ بیندازمش دور تو و بکشانمت پیش خودم!

- چرا؟

- چون دوست دارم!

- گفتن جملہ ی دوست دارم، شبیہ بہ عطسہ کردن اژدہا می ماند! بعد از گفتہ شدن، دیگر نمی شود با عواقبش کاری کرد!

جانان!

نگاہم با چینِ زلفِ تو گرہ خورده؛

همانجا کہ قلب، بی اختیار، در ستایش زیباییت، می ایستد!

گفت:

- برایم دلیلی آور تا بمانم!

گفتم:

- چیست بهتر از آن که حس می‌کنم تمامِ جورِ زیباییِ جهان، روی دوش توست؟ بعد از رفتنت، خورشید به شوقِ دیدارِ چه کسی سر از بالینِ کوهستان بلند کند؟
صدایت بالِ پرواز است؛ با هر کلام، مرا به رضوان، نزدیک‌تر می‌کنی و بالعکس، سکوتت، عذاب‌النّار است!

در نهایت، ماندنی که برای آن دنبال بهانه باشی، دیر یا زود، به نبودن تبدیل می‌شود.

شب‌ی مشغول نامه‌نگاری اینترنتی با شخص دیگری بود. تصمیم به ضبط صدا گرفت:

- دوستت دار! ...

با دست جلوی دهانش را گرفتم.

خشمگین داد زد:

- چه می‌کنی دیوانه؟

گفتم:

- می‌دانی هرگاه به یک آدم می‌گویی دوستت دارم، تا چه میزان برایت مسئولیت دارد؟

- مثلاً چه؟

- مانند آن که شانس دوست‌داشتن من را از دست می‌دهی!

خندید و مجدداً مشغول نوشتن شد.

- ما که یک‌دیگر را دوست داشتیم، هیچ‌گاه نفهمیدم چرا برای هرچیز بی‌اهمیتی دعوا می‌کردیم؟
- اطمینان داری؟

- به چه؟

- که او هم دوستت داشته است؟

اگر من صیاد باشم و خشابِ سلاحم پر از واژه‌ی دوستت دارم، روزی در آستانه‌ی شلیک به قلبت، لحظه‌ای تردید کردم،
مبادا که خطا کنم!

پژواکِ صدای تیرِ شکارچی دیگری، تردیدِ مرا بلعید! ...

رفتنت تند و تیز بود، اشکِ کلمات را درآورد، دستِ دوستت دارم را برید!
با دقت که بخوانی می‌فهمی، هر چند ناقص، اما همچنان در این چند سطر، تو را دارم... .

صدای سکوتِ سیاهت، سلاحِ سَهْمِگینی‌ست. سماعِ آن، چه ساده سماوات را سحر کرده! سحرگاه،
ستارگان برای ستایشِ صورتِ سرخ و سفیدِ توست که پلک می‌زنند!

کاش می‌شد از شما، شکایتِ پیشِ کسی بَرَم! اما ترسم از آن است که چون وصفِ شمایل
باشکوهت را از مردم شهر بشنود، شدیداً محکوم کند.

آخرین جمله‌اش آن قدر تلخ و سوزنده بود که قند از خجالت آب شد:

- به اندازه‌ای که دوستم داری، دوستت ندارم!

با یاد تمام آن «من بیشترهایی» که حواله‌ام کرده بود گفتم:

- اما من زمانی که به یادت نباشم، یوم‌الحساب است. آن هم برای محاسبه‌ی سنگینی تعداد روزهایی‌ست که در انتظارت می‌گذرد.

تیرِ تیزِ توجّه‌ت، کنج لبم را به عقب راند و مسبّب تسریع تبسمم گردید. تناقضی‌ست تاریخی، صدايت، تپانچه‌ای‌ست با ماشه‌ای از جنسِ تار، شلیک که می‌کني، زنده می‌شوم! طبیب تشخیص تب داد، تمنّای تیمار تو دارم! در این تئاتر تخیلی که در تجسمم برپاست، لااقل تظاهر کن دوستم داری!

آینه در دست، با اشاره‌ای به چهره‌اش دم زد:

- همچو رودخانه‌ای خشک‌شده، هر چین آن، چوب خطی به یادگار از ماهیان مُرده است.

آینه را از او گرفتم و گفتم:

- فراقِ عشق، شورِ شیرینی‌ست. اشک می‌ریزی و این شوری بارانِ چشم‌هایت است که قحطی به شهرِ گونه‌ها زده!

- عجب نمک‌شناسی!

- کدام یک؟ یار یا گونه؟

- هر دو!

حواسم را دزدیدی، آدمِ تو شدم. تو خود، زمستانی! هر بار که قصد داشتم نزدیکت شوم، یخ زدم.

گاه آن قدر تلخی که قندِ خون اطرافیانت می‌افتد! ولی برای من، کمی از آن نگاه گذرایت، یخ در بهشتی‌ست که تا مغز سرم را خنک می‌کند.

زمان زمام ندارد، بیا تا زلفی باقی‌ست و در هم‌نشینی با سرمای نبودنت، به رنگ برف درنیامده.

عشق، آن چندضلعی کوچکِ کنجِ قلب، که هر ضلع آن دری به سایر اضلاع دارد. با نخستین نگاهت، تمام درها قفل شدند! سال‌ها به دنبال راهی برای بازگشایی آن گشتم، غافل از آن که کلید، در قلب تو بود! در هر کلام، هر نفس و آغوش! آغو*شِ تو، آن جا که واژگانِ لکنت گرفته تسلیم شده و عشق آغاز می‌شود.

در انتها، آرزوی نوشتن با تو در دلم ماند!

هنگام نگارش، واژگان را چنان به رقص در می‌آوردی که گویی قلم، نوای نی است. کلام را به گونه‌ای آرایش می‌کردی که انگار از ابتدا، تو خالق نستعلیق بودی!

پایان.

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان بپیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایرادها را اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود.

✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگی کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملاً رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیرید.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه‌ی نویسندگی اثری را چاپ می‌کند منجر به فروش نرسیدن آثار و جمع‌آوری کتاب‌ها در انباری و ضرر و زیان می‌شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می‌کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می‌باشد و اگر اثری را به ما می‌سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسندگی احترام می‌گذارد و آنان را رعایت می‌کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سوءاستفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می‌توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت‌های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می‌گیرد.

✓ می‌توانید اعلام بگیریید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز هارا مشاهده کنید.

✓قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود.

✓ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید، برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود اثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓نویسندگی و چاپ در تمام زمینه ها

فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دلنوشته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیار، سفرنامه، خاطره

نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.

"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد.

در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید.

شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود.

انجمن: [/https://forum.cafewriters.xyz](https://forum.cafewriters.xyz) 

وبسایت: [/https://cafewriters.xyz](https://cafewriters.xyz) 

اینستاگرام: [cafewriters.xyz](https://www.instagram.com/cafewriters.xyz) 

تلگرام: <https://t.me/cafewriters1402> 

ایمیل پشتیبانی: poyamoinifar@gmail.com 

پایان